

هو المنادى بالحق امام وجوه الخلق

الحمد لله الذي سخر شمس البيان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه الذي بأمره طوى ما انبسط في ستة ايام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الأكبر بما استوى مكلّم الطور على عرش الظهور و نطقت السدرة امام الوجوه و به ارتفع النداء من الأرض و السماء هذا ظهور ابتسم به ثغر الوجود من الغيب و الشهود و قرّت العيون و تنوّرت الأبصار الأمر لله الواحد المقتدر المختار تالله قد اتى اليوم و القوم في ريب عجاب نسأل الله تبارك و تعالی ان يؤيد عباده على التقرب الى مشرق الأنوار و يوقّتهم على الرجوع الى باب فضله و على تدارك ما فات عنهم في سيّد الأيّام و الصلوة و السلام و التكبير و البهَاء على ايدى امره الذين ما منعهم ضوضاء الأنام عن التقرب الى الله ربّ الأرباب نبذوا ما سواه و اقبلوا اليه باستقامة انكسر بها ظهر الأشرار ما منعهم اعراض المعرضين و اعتراض المشركين الذين يتكلمون بأهوائهم ليصدّوا الناس عن سوء الصراط قل انه اتى بما يجذبكم الى الأفق الأعلى و يقربكم الى مقام تنور بانوار بيان ربكم مولى الأنام

يا عندليب عليك بهائي و عنایتی هنيئاً لك بما شربت رحيق البقاء من يد العطاء و قمت على خدمة الأمر بقيام اضطربت به اصحاب القعود و ناحت به الأحزاب الآ من شاء الله ربك مالك يوم القيام الحمد لله در جميع احوال بذكر و ثنا مشغولي و بر خدمت قائم

اينكه در باره اعتراضات جناب سيّد على ذكر نمودى بشرف اصغا فائز قل اعلم بعلم اليقين بأنّ الله امر الكلّ بتبليغ امره و ما ترتفع به كلمته المطاعة بين البرية بعد از اين حكم محكم كه از سماء اراده مالك قدم نازل كل باطاعت مكلفند اگر باوامر الهى فائز شدند و بما ينبغي عمل نمودند عندالله مقبول والا الأمر يرجع الى الأمر و الغافل فى خسران ميين حقّ در كتب قبل جميع عباد را اين خود خوانده و اين نظر بتجليات انوار نير رحمتى است كه بر كل سبقت گرفته و بسيارى از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفى گواهى داده و ميدهد بر آنچه از قلم اعلى جارى شده آيا در شيطان چه ميگويند كه با جلالت قدر و مقام از مواقع و مكامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضى معلّم ملكوت بوده آيا اين مقام را كه عطا فرمود و در يك آن از اعلى مقام ملكوت باسفل مقام عالم ناسوت مقرّ يافت و از جميع فيوضات ممنوع و محروم با يفعل ما يشاء چه ميتوان گفت وقتى قابل عنایت و رحمت بود و هنگامى سزاوار غضب و نقيمت در باره حرم رسول الله تفكرّ نمايند آن حضرت روح ما سواه فداه فرموده كلمينى يا حميراء كلمى و اين كلمه عليها كه از مشرق فم اراده مولى الورى جارى بر كمال عنایت و شفقت حضرت حاكيست و حال حزب شيعه ميگويند در باره اش آنچه را كه كل ميدانند آيا آن قبول را سبب چه و اين ردّ حزب شيعه را علتّ چه يكى از مطارنه انطاكيه گفته نفسى كه در انتها مردود ميشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود قل تفكروا يا قوم ثمّ انصفوا فيما نطق به مكلّم الطور اذ استوى على عرش الظهور و لا تكونوا من الظالمين يكى از اجله انصار كه موسوم به طعمه بود بعد از طلوع نير حجاز از افق يثرب آنچه داشته با مهاجرين مساوات نموده و بعد مع كمال تقرب ظاهر شد از او آنچه كه عين حقيقت گريست بعد از ظهور عمل مردود يهود اجتماع نمود و حضرت متفكرّ و متحيرّ چه كه در اول امر چنين امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حين جبرئيل نازل و اين آيه را تلاوت نمود انا انزلنا اليك الكتاب بالحقّ لتحكم بين الناس بما اراك الله و لا تكن للخائنين خصيماً باري به ما انزله الرحمن فى الفرقان رجوع نمايند

در باره خلقت انسان ميفرمايد بل هم فى لبس من خلق جديد اين حين غير حين قبل و بعد است قل تفكرّ لعلك تتخذ الانصاف لنفسك معيناً از اين امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتي الى الله و جهتي الى نفسه وقتى كه لحاظ عنایت بجهت اول ناظر ذكر مينمايد در باره او آنچه را كه فوق آن در عالم خلق موجود نه يا عندليب عليك بهائي بگو در حضرت اسمعيل ابن حضرت صادق چه ميگوئى اين همان اسمعيل است كه حضرات اسمعيليه باو متمسك و متشبثند آن

حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زراره که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد راوی این حدیث کلینی و معترض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الأعلى فی هذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضحست که معرضین و معترضین در این مقام چه گفته‌اند منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کلّ منصف و کلّ عالم و کلّ صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند بعد از غزوه احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند به سفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم از این کلمه نار طمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیت حق و رسالت تو مقرر و معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیابند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الأمر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمد چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند

یا ایها الناظر الی الوجه معترض لازال بوده و خواهد بود و در یک مقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول ایام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید ولکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم ننموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمت تمام در لیالی و ایام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان بتهذیب نفوس و تطهیر افنده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حق جلّ جلاله نزع و فساد و جدال را منع نموده منعاً عظیماً فی الکتاب و عباد را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سنه میشود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکوثر نصائح الهی و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یؤیدهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کلّ شیء قدیر یا عندلیب علیک بهائی در باره شخص مذکور از حقّ جلّ جلاله بطلبید آنچه را که علّت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبید آنچه را که سبب رجوع الی الله است

الهی الهی اید عبادک علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و علی اقوال تکون مزینة بعزّ رضائک و وفقهم علی اخلاق تنتشر بها رائحة ایامک ثمّ قدر لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انک انت المقتدر علی ما تشاء بارادتك المهيمنة علی من فی السموات و الارضین

و آنچه آن جناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده ولکن الله اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذتهم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم امثال این امور از حدّ احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از آن محرومند قل اعلم انا امرنا الکلّ بالتبلیغ و انزلنا فی شرائط المبلّغین ما ینصف بها کلّ بصیر علی فضل هذا الظهور و عزّه و عطائه و مواهبه و الطافه ینبغی لکلّ نفس اراد ان یتوجّه الی الأفق الأعلى ان یطهر ظاهره و باطنه عن کلّ ما نهی فی کتاب الله

ربّ العالمین و فی اوّل القدم یتمسک و یعمل بما انزله الرّحمن فی الفرقان بقوله قل الله تمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما سوی الله کقبضة من التراب کذلک اشرق نور الأمر فی المآب من افق سمآء ارادة الله المقتدر العزیز الوهّاب و فی قدم آخر یتوجّه بکله الی الوجه و بلسان السرّ و الحقیقة مقبلاً الی البیت الأعظم یقوم و یقول ترکت ملّة قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون اذا فازت نفس بالمقامین و الأمرین أنّها کانت مرقومة من اهل البهآء من القلم الأعلى فی الصّحیفة الحرّمآء طویب از برای نفسی که امام کعبه الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از امر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازل شد

یا عندلیب علیک بهائی نیر شرائط مبلّغین بمثابه آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است الی حین ملتفت نشده‌اند حکم تبلیغ از سمآء امر مخصوص کل نازل یعنی کل بان مأمورند و همچین شرائطی که ذکر شده از حقّ بطلب کل را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائلین که در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر احکام الهی است و برخی محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضی ان ربک معهم یسمع و یری و هو السّمع البصیر و در مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن اراد ان ینبغ امر مولاه ان یرین رأسه باکلیل الانقطاع و هیکله بطراز التّقوی و فی مقام آخر ینبغی لکلّ مبلّغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظرآ الی ما عند الله المهیمن القیوم این مظلوم مکرر در این مقامات ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آن را رد نموده لعمر الله اگر معدودی بآنچه حقّ اراده نموده عمل مینمودند هرآینه انوار آثار قلم اعلی عالم را احاطه مینمود از بعضی از نفوسی که خود را بحقّ نسبت داده و میدهند ظاهر شده آنچه که سبب فرع اکبر است قلنا و قولنا الحقّ لیس البلیّة سجنی و ما ورد من اعدائی بل من الذّین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی و کلّ عالم خبیر و کلّ عارف بصیر مکرر امثال این آیات از سمآء عنایت الهی نازل ولکن آذان آوده بقصصهای موهومه از اصغآء کلمات عالیات محکّمات محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را فی الحقیقة اصغآء نمایند البتّه از ما عندهم به ما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حقّ جلّ جلاله در باره کل باید عدل و انصاف را مسئلت نمایند قل

الهی الهی اید عبادک علی الرّجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الأعلى بعینک ای ربّ لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس عطائک و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای ربّ اسألک بنور امرک الذّی عند ظهوره محت آثار الشّرك و التّفاق ان تبدل اریکه الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظلم و الاعتساف بکرسی العدل و الانصاف انک انت المقتدر العزیز المنان و در یک مقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلوم را از آن اصغآء مینماید انک قد خلقت لنصرتی و خدمة امری ولکن نصرت اعدائی بعمل کان اقوی من جنود الملوک و السّلاطین فی الحقیقة الیوم عمل نالایق از حزب الله ناصر اعدا است نه ناصر اولیا یا عندلیب لآلی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که مظاهر عدل و انصاف را بذروه علیا جذب فرماید از حقّ بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لا ظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلک امّ الکتاب فی ملکوت البیان طویب للسامعین و طویب للفائزین این خلق را دیده‌ئی و میشناسی اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغرّذات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم در معرضین بیان تفکرّ نما که باجنحه اوهام در هوای اوهام طائرند الی حین آگاه نشده‌اند ربّی را که اخذ نموده‌اند که خلق نموده بعینه بمثابه حزب شیعه بروایات متوهّمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محجوب القای کلمه از حقّ بوده و هست دیگر عمل بعاملین راجع من عمل فلنفسه و من اسآء فعلیها بگو ای عباد حقّ با کلمه یفعل ما یشآء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود میفرماید انه لو یحکم علی الأرض حکم السّمآء او علی السّمآء حکم الأرض لیس لأحد ان یعترض علیه اگر سمع و بصر یافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاک را از افلاک بگذراند ولکن از برای متوهّمین طنین لایق کتاب مبین لازم نه بگو ای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشّر روح ما سواه فداه در جواب سؤال یکی از حروفات حیّ علیه بهآء الله الأبھی در ذکر من ینظره الله

جلّ جلاله و عمّ نواله و روح الأمر و الخلق فداءه میفرماید قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من ینظره الله تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عندالله از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کلّ بیان نمیدهد انتهی حال ملاحظه کن چه مقامی را باوهام و ظنون تارکند و بچه مقامی متمسک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی اوهامهم ذرهم فی ظنونهم یلعون لا اله الا هو المقتدر المهیمن القیوم

اینکه در باره اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لاتغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آن جناب و جمیع اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افنان و سائر احباب را بظلم تصرف نمود و باتش حرص و هوی بثنائی مشتعل که غیر حقّ از احصای آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانیت و مفتریات تمسک جستند لأجل اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم و لکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافل عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم التور و الحفظ و هم اردوا لنا الظلم و الافتراء و ما دعاء الظالمین الا فی ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص به اصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب رد نوشته و همچنین سائر جهلا که باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی ننوشته از حقّ میطلبیم عباد را مؤید فرماید تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرّس نمایند و اگر باین توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترکت مله قوم عرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند انّ التّأیید فی یده و التّوفیق فی قبضته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و لکن اعمال عباد ایشان را از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغا ممنوعند انشاءالله از بعد فائز شوند بآنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آن جناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بیاریند و بعدل و انصاف متذکر دارند لعمر الله انّ المظلوم فی فم الثّعبان یدکرهم و ینصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاءً و لا شیئاً و یری نفسه فی خطر عظیم چه که ستر نمودیم و بکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم

اینکه در باره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید لله الحمد ایشان را موفّق نمود بر عملی که بعزّ رضا فائز و بطراز قبول مزین نسال الله تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء و یقرّبهم الیه و یؤیّدهم علی نصره امره بجنود الحکمة و البیان و الأعمال و الأخلاق انه علی کلّ شیء قدير

یا عندلیب هل تری من یجد حلاوة بیانی او ینصف فیما ظهر من عندی و هل تری من یطیر بأجنحة الانقطاع فی هذا الهواء قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثبات را محو اخذ ننماید و این قیام مقدّس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لا یبقی من حرف الا و قد یراه المنصفون مستویاً علی عرش الظهور ان ربک یعلم و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون

اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده و اصغا فائز گشت الحمد لله آن جناب را مؤید فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمه الله المطاعة بوده غصن اکبر چندی قبل بجهت اجرا توجّه نموده نسال الله ان یؤیّد علی نصره امره و ارتفاع کلمته و ارتقاء عباد و یوفّقه علی تطهیر القلوب و تنزیه النفوس انه هو المقتدر العزیز الوهاب

ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهاء الله الأبهی را نمودید لله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزیور فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اختیار ناطق لدى العرش مذکور و بنور قبول منور نسال الله تبارک و تعالی ان یوفّقه

علی ما یحبّ و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب

یا نصرالله قد ذکرک من طار فی هوئی و تمسک بحبلی ذکرناک بذکر به توجّهت الوجوه الی مالک الکرّم و الجود

اشکر و قل

لک الحمد بما ذکرنتی و انزلت لی ما ینادی کلّ حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلک و عطائک ای ربّ ترانی منجذباً بآیاتک و مشتعلماً بنار محبّتک اسألك ان تجعلنی ثابتاً راسخاً فی امرک الّذی به اضطربت الأفتدة و العقول لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الودود

یا نصرالله علیک بهاء الله و عنایته اذکر من قبلی امک أنّها فازت بذکری من قبل طوبی لها نشهد أنّها فازت بجوهر لا عدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدّساً عن الأشباه و الأمثال و هما حبّی العزیز البدیع ذکرها من قبلی و بشرها بعنایتی و نورها بأنوار نبیّ معرفتی ان ربک هو المشفق الکریم

یا عندلیب نفوس مذکوره در نامۀ آن جناب بذکر فائز الحمد لله الّذی ایدهم علی الاقبال فی یوم فیہ اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب تنوّرت بنور العرفان و لوجوه توجّهت الی انوار وجه ربّها الرّحمن و لعیون قرّت بنور الايقان و لآذان فازت باصغاء التّداء اذ ارتفع بین الأرض و السّماء نسأل الله ان یؤیّدهم علی الاستقامة الکربری علی امره الأعزّ الأرفع الأعلى بحیث لا تمنعهم جنود الأرض و لا صفوفها و لا تخوفهم ضوضاء الجهلاء و لا عرفائها و یقدّر لهم نوراً یمشی امام وجوههم فی کلّ عالم من عوالمه أنّه هو العزیز الکریم و هو الغفور الرّحیم انا ما ذکرنا اسمائهم حکمة من عندنا و انا الأمر الحکیم النور الساطع من افق سماء رحمتی علیهم و علی اللّائی اقبلن و آمنّ بالفرد الخیر مخلصین و مخلصات و قانتین و قانتات و ذاکرین و ذاکرات و مقبلین و مقبلات کل در ساحت مظلوم مذکورند و آن جناب ایشان را باین بشارت عظمی منور و مسرور دارند اینکه شخصی در بارۀ حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده اکثری باصفا اکتفا مینمایند و بما تشتهی النفس و الهوی تمسک میجویند

یا عندلیب اگر مقدّساً عن البغی و الفحشاء و مزیناً بالبرّ و التّقوی مشاهده میگشتند کل بتجلیات انوار نبیّ اطمینان و ايقان و غنی منور میشدند اخذوا ما عند القوم و نذبوا ما عند الله جزاء لأعمالهم تو شاهد و عالم گواه که این مظلوم بعد از اشراق نبیّ آفاق از افق عراق بدو قاصد حقیقی و بیک معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را بافق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و آن دو بیک آمه و خامه بوده در جمیع احوال کثیر نصح از قلم جاری و سلسبیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم نبوده در اوائل امر اعمال بقسمی منکر مشاهده میشد که هر بصیری بحق پناه میرد و هر سمعی در لیالی و ایام بعجز و ابتهاج نجات میطلبید تا آنکه از فضل و عنایت بتحریر و بیان فی الجمله اعمال شنیعه باعمال طیّبه و اخلاق غیر مرضیه بمرضیه تبدیل گشت از حقّ بطلب ناس را تأیید فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسأل لهم التّوفیق فی کلّ الأحوال أنّه هو الغنی المتعال

ذکر مرحوم مرفوع حسن خان را نمودند که در سجن معرضین و منکرین بافق ابهی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و نعیماً له لعمری قد فاز بما لا فاز به احد من قبل یراه المقربون فی هذا الحین علی مقام کریم انا کنا معه اذ اراد الحضور و اللّقاء و ذکرناه بما ماج به بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف عنایت الله ربّ العالمین و انزلنا له ما قرّت به اعین العارفين و ارسلناه الی ارض الطّاء انّ رحمة ربک احاط الوجود من الغیب و الشّهود ویل للذین ما عرفوا مقامه و عملوا ما ناه به کلّ منصف و ذرفت به دموع العاشقین هل یقی الّذین ظلموا او یجدون لأنفسهم حین الأخذ من مفرّ او من مهرب لا ویبانی الّذی به انجذبت حقائق الملاّ الاعلی و الفردوس الأبهی و الجنّة العلیا قل

الهی الھی آلف بین قلوب عبادک و عرقهم ما اردت لهم بجدوک لو يعرفون لینوحون علی انفسهم و یبکون علی ما فات عنهم فی ایامک ای رب لا تدعهم بأنفسهم و لا تمنعهم عن التقرب الی شمس عرفانک انک انت المقتدر علی ما تشاء ثم اجعل اجر الذین نقلوه کنزاً لهم عندک انک انت الفضل الامین و الحافظ الحارس المعین

ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم الھی جاری و نازل هنیئاً لهم ذکر ضلع جناب قاسم خان علیه بهاء الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا النداء من شطر العظمة و الکبریاء ورودها فی الجنة العلیا و استقرارها فی غرفة رقم علی فوق بابها قد بنیت هذه الغرفة لأهل البهاء نسأل الله ان ينزل علیها فی کلّ حین ما تقرّ به عینها و یفرح به قلبها انه هو الغفور الرحیم

ذکر امّ و اختین را نمودید طوبی لهنّ و نعیماً لهنّ انّ المظلوم فی السجن الأعظم اراد ان یدکرهنّ بما تبقى به اسمائهنّ بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی لک یا امتی و ورقتی بما اظهر الله منک من قام علی خدمة امری و ذکرى بین عبادى و ثنائى بین خلقى قد وفقه الله تبارک و تعالی علی نشر آثاره الّتی بنورها اشرفت الأرض و السماء و تنوّرت الأفئدة و القلوب و قدّرنا لک بعض اجره فی تبلیغ الأمر و اظهار الکلمة بالحکمة و البیان یا عندلیب کبر علیها من قبلی و بشرها بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الأشياء و نوری الّذی انار به الوجود

و نذکر اختک فی هذا الحین و نبشرها بعنایة الله ربّ العرش العظیم یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی نسأل الله تبارک و تعالی ان یرتّبک بمقیمص العرفان و ینورک بانوار الايقان و یقدّر لک ما قدره لامائه اللّائی طفن العرش انه هو السّامع المجیب و نذکر امتی الآخری طوبی لأذن سمعت نداء یا امتی و یا عبدی و لقلب اقبل الی الله مالک یوم الدین افرحی بذکرى ایاک و سیحی بحمد ربّک العزیز العظیم

و نذکر امائی فی الأطراف و نبشرهنّ بما قدر لهنّ من لدی الله الفرد الخبیر انّ الّتی فازت بالاقبال انها من اعلى الرجال عند الله طوبی للفائزات و الفائزین الحمد لله ربّ العالمین

ذکر جناب غلامعلی را نمودید یا غلام قبل علی هل تقدر ان تسمع بیانی باستقامة تفتح به ابواب آذان من فی الامکان و هل تقدر ان تنطق ببیان تنطق به السن العالم قل لا ونفسک الا بحولک و قوتک و لله خزائن البیان لو ينزل آیه منها او یظهر لؤلؤ منها لترى الناس سکاری من رحیق بیان الله مولى الوری انّ ربّک هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضل الکریم قد ذکرک من قام علی خدمة امری و طار فی هواء حبی ذکرناک بآیات ظاهرها نور و باطنها رحمة و فی باطن باطنها ما ینادى بهذا النبأ العظیم البهاء علیک و علی الذین ما خوّفتهم سطوة کلّ غافل مریب

یا عندلیب نفوسی که اقبال نمودند و بمحبّت با آن جناب معاشرت کردند و بقبول ما نطقت فی هذا الأمر الأعظم فائز گشتند و همچنین امائی که کسب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولى الأذکار کرده اند کل بتجلیات انوار آفتاب عنایت مقصود عالمیان فائز امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشت او از اهل بهاء در قیوم اسماء از قلم اعلى مذکور و مرقوم اولیای آن ارض را سلام و تکبیر برسان و همچنین اماء موقنات را در ظاهر اسامی مستور ولکن در باطن ظاهر و مشهود این ایام حکمت الھی سبقت گرفته انه هو العلیم الخبیر عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین

ذکر جناب حاجی علی را نمودید و همچنین توجّهش بشطر اقدس اوامر و احکام الھی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی باید در آنچه از قلم اعلى جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکتست حرکت نماید و اگر موافق سکونست ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در ادای دیون بسیاری از نفوس لأجل ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم

یا عندلیب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده در سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضحست بعضی بمثابه جبل ثابت و راسخ و برخی بمثابه نور منیر و بعضی هم یعلو مره و یسفل اخری و حقّ با کل بعنایت کبری سلوک میفرماید بیست و یک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله رب العالمین الحکمة لله مقصود العارفين الرأفة لله معبود من فی السموات و الأرضین الشفقة لله مولی الأولین و الآخرین جلال در توجه اذن داشته و اما دو نفس دیگر بعد از ورود در پرت سعید طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند ان ربک هو السامع المجیب

باری شرایط نفوسی که باذن فائزند اینست اول صحّت مزاج و صحّت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطی که اعظم شرائطست تحصیل اذنست در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا نماید حرکت و توجه جائز نه حقّ میفرماید و لله علی الناس حجّ البیت و بعد میفرماید من استطاع الیه سبیلاً از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بآن مأمورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب علو و سمو و محبت و الفت و اتحاد عباد است آنه هو الامر الحکیم

اینکه در باره توجه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلی و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را باین مقام آورده مع اعراض کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلك منقطعاً عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروج و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و میدانند آنچه از قلم اعلی در زبر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و همچنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و بجای آن حریت عطا و عنایت گشت انشاءالله آن جناب بفتح مدائن قلوب بروج و ریحان مؤید شوند و بانتشار آثار بحکمت و بیان موفق آنه یمدک بجنود البیان آنه علی کلّ شیء قدیر و نبشّرک فی هذا الحین بحضور ما ولد من ابکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرئ امام الوجوه نسأل الله ان يعطیک اجراً فی کلّ عالم من عوالمه و یقدر لک ما یکون باقیاً ببقاء ملکوته آنه هو الفضال الکریم و المؤید العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسان و بانوار نیر بیان رحمن منور دار استدلالیه آن جناب بساحت اقدس فائز این ایام انشاءالله ملاحظه میشود نسأل الله ان یظهر لک فی ذکره و ثنائه ما تنجذب به القلوب آنه هو المقتدر العزیز المحبوب النور المشرق من افق سماء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النبأ الأعظم و هذا الأمر العظیم